

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

سال بیستم

شماره سوم - پاییز سال ۱۳۴۷

شماره مسلسل ۸۷

هوشنگ مهرمان

نگاهی بدانش نوین «روانشناسی زبان»

واقعیتی که بنام زبان در زندگی روانی و فرهنگی نوع انسان وجود دارد مفهومی بسیار چند پهلو و مبهم است و بعلمت همین تنوع معنی و مصداق، موضوع علوم مختلف از دیدگاه‌های مختلف شده است.

برای مطالعه جنبه‌های مختلف و معانی متنوع واژه زبان، دو دیدگاه کلی بدست می‌دهیم این دو دیدگاه در زبان یونانی *ergon* ارگون و *energia* انرگیا نامیده می‌شود من بدون اینکه در معانی مختلف این دو واژه بحثی پیش آورم و یا در ترجمه دقیق آنها بکوشم هر دو را در دو جمله توضیح میدهم و آنها را بعنوان دو اصلاح فنی، عیناً بکار میبرم همچنانکه در زبانهای اروپائی نیز محققین این چنین کرده‌اند.

- ۱- دیدگاه ارگون - اگر زبان را از این دیدگاه بررسی کنیم تعریف آن چنین می‌شود: «دستگاهی از نشانه‌ها و علائم برای محتویات و مفاهیم و معانی ذهن انسان.»
- ۲- دیدگاه انرگیا - تعریف زبان از نقطه نظر دیدگاه انرگیا بشرح زیر است: «عمل و استعدادی است برای استعمال مفاهیم بمنظور هدفهای معین.»

با قدری تعمق تفاوت این دو دیدگاه مشخص میشود دیدگاه ارگون صرفاً، به سیستم ترکیب نشانه‌ها و علائم که نمایشگر مقاصد و معانی هستند توجه دارد و موضوع مطالعه‌اش ثابت و استاتیك است در حالیکه دیدگاه انرگیا به عمل سخن گفتن و چگونگی آن و پشتوانه روانی فعال و متحرکی که در پس این عمل واقع است توجه دارد.

روانشناسی زبان هدفش مطالعه زبان از دیدگاه انرگیاست در حالیکه زبان‌شناسی و دستور زبان، زبان را از دیدگاه ارگون بررسی می‌کنند.

روانشناسی زبان و زبان‌شناسی :

روانشناسی زبان با زبان‌شناسی از دو نقطه نظر فرق دارد .

الف - از نقطه نظر موضوع مطالعه و بررسی

ب - از نقطه نظر روش تحقیق و مطالعه

توضیح : زبان‌شناسی با موضوع محدود و کاملاً مشخص شده‌ای سر و کار دارد . یعنی با زبان در مفهوم ارگون - یعنی زبان بعنوان دستگاهی از نشانه‌ها و علائم که از پیش توسط نسل‌های گذشته ساخته و پرداخته شده است .

ولی با چگونگی عمل سخن گفتن و علل روانی سخنوری و عامل‌های فیزیولوژیکی و روانی و اجتماعی تغییرات زبان، سر و کار ندارد .

در حالیکه روانشناسی زبان با زبان از دیدگاه انرگیا سر و کار دارد یعنی عمل سخن گفتن و عامل‌های روانی تغییرات زبان و رابطه زبان و اندیشه و بالاخره زبان بعنوان يك امر روانی .

در مقایسه دو دانش روانشناسی زبان و زبان‌شناسی نکاتی چند قابل ذکر است .

۱- روانشناسی زبان بیشتر از زبان‌شناسی جنبه علوم طبیعی دارد زبان‌شناسی يك علم فرهنگی و یکی از انواع علوم اجتماعی است در حالیکه روانشناسی زبان به جنبه‌های فیزیولوژیکی زبان بیشتر توجه دارد .

۲- از نظر روش، روانشناسی زبان به مشاهده و تجربه و آزمایش در مفهوم تحقیقات

زیست‌شناسی و روانشناسی متوسل می‌شود درحالی‌که زبان‌شناسی توجه به مقایسه و تطبیق تاریخی دارد.

مثلاً روانشناسی زبان به امراض مختلف زبانی مانند لالی‌های موضعی و یا لالی ذهنی و روانی و اختلالها و ناهنجاری‌های زبان، لکننت و غیره توجه دارد و همه مطالب ازین قبیل را موضوع مطالعه و بررسی خود میداند درحالی‌که برای زبان‌شناسان چنین مطالبی بعنوان موضوع مطالعه مورد توجه نیستند.

۳- روانشناسی زبان علمی است غیرتاریخی، بواقعیت زبان آنچه‌نانکه درحال حاضر است توجه دارد و محدود بچهار چوب تاریخ نیست یعنی موضوع مطالعه آن رویدادهائی است که همواره قابل رویت است نه رویدادهائی که در گوشه از زمان و مکان اتفاق افتاده و نسبت به امروز گذشته است. موضوع روانشناسی زبان مانند زبان‌شناسی در گذشته خود اسیر نیست زیرا موضوع آن انسان از دیدگاه استعمال و بکار بردن زبان است نه زبان منهای انسان، بعنوان امری عینی و کنکرت که دستگاهی از نشانه‌ها و علائم را تشکیل می‌دهد. روانشناسی زبان اگرهم گاهی به تاریخ و مقایسه و تطبیق اشکال مختلف تلفظ و معانی توجه دارد صرفاً باین منظور است که علل روانی و اجتماعی این تغییرات و تحولات را در انسانهایی که بدان تکلم می‌کرده‌اند دریابد والا نفس تغییرات مورد توجه زبان‌شناسی است نه روانشناسی زبان.

جنبه‌های مختلف مفهوم زبان- که تا حدی روشن شد- از نظر لغوی نیز در بعضی از زبانها از یکدیگر تفکیک شده است مثلاً در زبان فرانسه برای معانی مختلف زبان از چهار واژه مختلف استفاده می‌شود.

۱- Langage - زبان در مفهوم استعداد مخصوصی برای نوع انسان.

بعنوان فصل ممیز نوع انسان از سایر انواع جنس حیوان مثلاً درین جمله «زبان» نشانه بارز نوع انسان است. و یا (زبان) فصل ممیز انسان از سایر حیوانات است.

۲- Langue - فرد فرد زبانهای موجود برای نوع انسان مانند زبان ایتالیائی-

اسپانیایی-فارسی-ترکی-عربی-مثلا درین جمله زبان ایتالیائی بسیار خوش آهنگ است و یا (زبان فارسی شکر است) .

۳- Parole - زبان در مفهوم عمل فیزیکی و روانی سخن گفتن .

مثلا درین جمله (او در این تصادف زبانش را از دست داده) .

یعنی قدرت گویائی و سخن گفتن خود را از دست داد .

و یا درین جمله (من ناگهان بلکنت زبان دچار شدم) .

۴- Le parlé - زبان در مفهوم سبک و شیوه مخصوص يك نویسنده و یا نحوه بیان

خصوصی افراد .

مثلا درین جمله (زبان فردوسی محکم و مردانه است) .

زبان نظامی رمانتیک است .

زبان حافظ مملو از ایهام است .

زبان صائب پیچیده و مشکل فهم است .

معنی واژه «زبان» در پارسی و (Sprache) در آلمانی هر چهار معنای واژه‌های

فوق‌الذکر را در بر دارد و بهمین جهت بمفهوم (زبان) جنبه‌های مختلفی می‌دهد که هر يك موضوع دانش مخصوص می‌تواند باشد .

روانشناسی زبان، زبان را در معنی Parole فرانسه بررسی می‌کند پس موضوع

آن مطالعه فیزیولوژی عمل سخن گفتن از یکطرف و پشتوانه روانی و فکری آن عمل از طرف دیگر است .

هرزبانی يك سیستم فکری مجزا و مخصوص بخود دارد. هرزبانی برای يك کار

معین فکری مناسبتر است مطالعه رابطه نحوه اندیشه هر قوم و ملتی ، با امکانات زبانی

همان قوم، از مهمترین مباحث روانشناسی زبان است .

نظری اجمالی به زبان‌شناسی و مباحث عمده آن

همانطور که اشاره رفت روانشناسی زبان (زبان) را از نقطه نظر اثرگیا بررسی می‌کند در حالیکه زبان‌شناسی بدیدگاه‌های ارگون در زبان توجه دارد.

یعنی زبان‌شناسی نمودهای کنکرت فرد فرد زبانها و یا فامیل‌های مختلف زبانی را مطالعه می‌کند و این نموده‌ها دارای زمان و مکان معین و مشخصی هستند و یا بعبارت دیگر در تاریخ واقع شده‌اند.

درین علم واژه‌هایی معین، تلفظ‌هایی کاملاً مشخص شده، و تغییرات و تحولات این تلفظ‌ها، و بالاخره دستور زبان، و تغییرات آن در سیر زمان، مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرند.

زبان‌شناسی باعتبار مباحث مختلفی که در دستور زبان وجود دارد به بخش‌های مختلف زیر تقسیم می‌شود:

۱- Phonologie و Phonetik و یا دانش صوت‌شناسی که فقط اصوات و تغییرات

آنرا در سیر زمان مطالعه و مقایسه می‌کند.

۲- Morphologie دانش اشکال و یا شکل‌شناسی- که از اشتقاق لغات و تعریف

واژه‌ها گفتگو می‌کند.

۳- Syntax نحو- که از دانش جمله‌بندی و قواعد مربوط بدان سخن می‌گوید.

۴- Semasiologie یا علم معانی و بیان که روابط لفظ و معنی و دلالت را بررسی

و مطالعه می‌کند.

وقتی نظری اجمالی بدانش‌های فوق اندازیم يك واقعیت، بوضوح دیده می‌شود

و آن اینکه در همه این دانش‌ها سیر تطوّر تاریخی زبان، در درجه اول اهمیت قرار دارد.

مثلاً در صوت‌شناسی توجه به تغییرات صداها، در سیر زمان، در زبانی معین و

مقایسه آن با سایر زبانهای وابسته بدان خانواده، مهمترین موضوع مورد بررسی است

و یا در علم اشتقاق از تغییرات مختلف قوانین صرف در زبانهای مختلف در سیر زمان ، گفتگو بمیان می آید. در نحو تغییرات جمله بندی را در زبانها از چندین هزار سال پیش تا با امروز مطالعه می کنیم و بالاخره علم معانی تغییرات معانی يك کلمه را در سیر تاریخ تطور زبان مطالعه می کند .

در همه این موارد نفس تغییر مطرح است نه علت آن یعنی بیان این واقعیت مهم است که مثلا واژه شوخ بترتیب معانی چرك حمام- گستاخ- بی حیا و بالاخره خوشمزه و خنده آور را بخود گرفته است ولی هرگز پرسیده نمیشود که تحت کدام عامل روانی و اجتماعی و فرهنگی این تغییرات معانی صورت گرفته است و با برطبق کدام علت روانی یا فیزیولوژیکی تغییرات صوتی فلان کلمه، انجام پذیرفته است .

وظیفه روانشناسی زبان مطالعه و بررسی علل این تغییرات است و چون این علل هنوز وجود دارند و هنوز بکار تغییرات مختلف زبانی مشغولند لذا روانشناسی زبان با رویدادهائی که یکبار حادث شده اند و امروز در صورت معینی ثابت مانده اند سروکار ندارد، بلکه علل تغییرات دائمی و مستمر زبانها را می جوید و این علل هنوز زنده و دست اندر کارند تا زبان کنونی ما را بشکل دیگری در هزار سال بعد در آورند .

نظری اجمالی بمباحث عمده دانش روانشناسی زبان

روانشناسی زبان مطالب زیر را مطالعه و بررسی می کند :

- ۱- عمل سخن گفتن چگونه و چون انجام میگیرد .
- ۲- کدامیک از استعداد های ذهنی درین عمل نقش عمده ای بعهده دارد .
(مطالعه نقش حافظه- تداعی و اندیشه از نقطه نظر رابطه آن با زبان درین مبحث بررسی میشود .)

۳- زبان چگونه بوجود می آید و چگونه تطور می یابد .

۴- تغییرات در زبان چگونه راه یافته و چطور زبان بصورت امروزی در آمده است .

۵- سیر تکامل سخن گوئی در کودک و مقایسه آن با انسانهای اولیه .

سه بخش اساسی روانشناسی زبان را در ذیل نام میبریم :

۱- تطور و رشد يك استعداد در نزد افراد يك نوع .

1- Ontogenese

در اینجا منظور استعداد سخن گوئی در نزد نوع انسان مطرح است :

۲- نوع انسان چگونه آغاز سخن میکند ؟ و یا دانش

2- Phylogenese

۳- عمل سخن گفتن از نظر فیزیکی = Aktionsgenese و یا سخن گفتن بعنوان

يك رویداد فیزیکی و فیزیولوژیکی در انسان .

زبان و سخن گفتن

الف - سخن گفتن - سخن گفتن استعمال شخصی دستگاه معینی بنام زبان است این دستگاه معین قبل از شخص سخن گو ساخته و پرداخته شده است و سخن گوئی بانمونه‌ای که قبلاً بدست داده شده است انجام می‌پذیرد .

زبان ابزار است که انسان آنرا بکار میبرد و این عمل بکار بردن زبان توسط اشخاص

سخن گفتن نامیده می‌شود .

اشخاص درین بکار بردن زبان، تابع قواعد کلی زبان اطرافیان خود هستند. ولی نسبت باشخاص دیگر زبانرا صد درصد یکسان و بدون اختلاف بکار نمی‌برند و بهمین علت سبک‌ها و شیوه‌های اختصاصی و ناهماهنگ بوجود می‌آید (در معنای فوق دیدگاه اثر گییای زبان مورد نظر است) .

ب - زبان - زبان در معنای ارگون برخلاف سخن گفتن يك پدیده ارگانیک و

عضوی طبیعی نیست بلکه نهادی اجتماعیست که در نتیجه توافق عده‌ئی جهت بیان مافی‌الضمیر توسط علائم و نشانه‌ها بوجود آمده و امکان تغییر و تحول در آن بسیار زیاد است .

بحث در مورد غلط و صحیح بودن واژه‌ها و یا غلط‌های مصطلح بصورتی که در

زبان‌شناسی و یا ادبیات مطرح می‌شود در روانشناسی زبان مورد توجه نیست مثلاً اصرار

در اینکه کدامیک از دو صورت تلفظی «زنبور» بفتح اول و یا «زنبور» بضم اول - صحیح است، مورد توجه روانشناسی زبان نیست چون روانشناسی زبان در سطحی بالاتر از زبانشناسی است. از نظر روانشناسی زبان هر علامتی که عمومیت یافت و مورد موافقت گروهی قرار گرفت زبان نامیده می شود خواه این علامت فارچی پدید آمده باشد و یا اینکه از تغییر شکل واژه‌ئی معین ایجاد شده باشد.

اصولاً در روانشناسی زبان از درستی و یا نادرستی واژه گفتگو نمیشود بلکه صرفاً از رواج و یا عدم رواج آن سخن به میان میاورند دیدگاه روانشناسی زبان وسیع تر از زبانشناسی است زیرا در یک زبان معین، فلان واژه معین، با توجه به قواعد صرفی و نحوی آن زبان یا درست است و یا نادرست در حالیکه روانشناسی زبان هر واژه و یا نشانه و علامت دیگر را که حتی دو نفر در بین خود توافق کنند زبان می نامند از نظر اوزبان معینی مورد توجه نیست بلکه به پشتوانه روانی و فکری نشانه‌ها و علائم زبانی توجه دارد و می‌کوشد رابطه روحی و معنوی و فکری گوینده را با واژه‌ها و جملاتی که بکار میبرد دریابد و قوانین آنرا کشف کند اساس روانی و فکری هر زبان در حافظه و اندیشه انسان قرار گرفته است و ادراک سخن دیگران وابسته به حافظه و نیز قیاس دستوری = Analogie است.

توضیح نقش حافظه در ادراک زبان بی مورد است زیرا طبیعی است که واژه‌ها و جملات هر زبان قبلاً در مراکز حافظه شنوائی و یا بینائی و غیره تثبیت شده‌اند و سپس با شنیدن واژه‌ئی معین، و یادیدن آن، رابطه‌ئی میان آن کلمه و معنی آن که در حافظه موجود است ایجاد می‌شود و احساس صدا و شکل به ادراک معانی مبدل می‌شود ولی قیاس یا Analogie نیازمند توضیح بیشتری است.

هنگامی که یک واژه، که از نظر صرفی در حالت جمع است، بر میخوریم و یا اینکه یکی از مشتقات فعل معینی را می بینیم از علائم و آثار آن کلمه بمعنی خاصی پی میبریم که در همه کلمات بهمان ترتیب قابل رویت است مثلاً وقتی علامت (ها) و یا (آن) را در انتهای کلمه‌ئی مشاهده می‌کنیم فوراً در ذهن تداعی می‌شود که معنی آن کلمه بیش از یکی

است درین مورد ذهن انسان يك عمل انتقالی انجام می دهد یعنی از دیدن آن علائم حکم به جمع بودن معنی و مصداق آن کلمات می کند این عمل نوعی قیاس است یعنی قبلاً در ذهن قضیه کلی موجود است بدین ترتیب که : هر کجا چنین علامتی مشاهده شود معنی جمع در آن مستتر است .

این انتقال ذهن را اصطلاحاً در روانشناسی زبان = Analogie می گویند .
 درك مفهوم جملات نیز تحت همین قاعده انجام میگیرد در جملات، نیز توسط رابطه، مسندالیه و مسند را بیکدیگر با یجاب یا بسلب مربوط می کنیم. و همه افعال، این خاصیت را دارا میباشند گاهی وقت ملاحظه میشود مثلاً ایرانیان پارسی زبان بعضی از کلمات عربی را بفارسی جمع می بندند و یا پساوندها و پیشاوندهای پارسی را بدان اضافه میکنند حتی جمع های مکسر را نیز دوباره با خاتمه هائی جمع مینندند و یا اینکه مثلاً سلامت خود مصدر است آنرا دوباره با (ی) مصدری ترکیب می کنند و سلامتی می نویسند و نیز از آن جمله اند فهمیدن - بجای فهم کردن و ملوکان « در تاریخ طبری » که جمع مکسر را دوباره بفارسی جمع بسته اند . همه این موارد از نوع قیاس در زبان است زیرا اندیشه ایرانی عادت کرده تا «ها» و «ان» نه بینند و یا نشود به مفهوم جمع منتقل نشود و تا «دن» نشنیده ، به مفهوم مصدر فکر نکنند. در هر حال قیاس در درك زبان نقش بزرگی را ایفا می کند زیرا حتی اگر قبلاً هم واژه ئی را در حالت جمع یا مصدر و یا چیزی از این قبیل ندیده باشد بقیاس، معنی آنرا ادراك خواهد کرد. زبان آلمانی ازین حیث بی نهایت تکامل یافته است هر کس بتواند آزادانه ترکیب های جدیدی با توجه بقیاس و قواعد رایج و مرسوم بسازد و درك آن از طرف شنونده و یا خواننده ولو برای اولین بار هم باشد نیازمند یادگیری نیست .

با توجه به مراتب فوق هوم بلد = Humboldt معتقد است که هر زبانی دستگاہ بیان و تفهیم و تفاهیم و بالاخره اندیشه منحصر بخود دارد. زبانانهای مختلف سیستم های فکری مخصوص بخود دارند و آن سیستم ها نحوه اندیشه و عمل اندیشیدن سخن گویان آن زبان

را تحت تأثیر قالب‌های مخصوص خود قرار می‌دهند. معذک بایستی تصور شود که استعداد عضوی خاصی، برای زبان معینی موجود است یعنی در طبیعت و ساختمان عضوی انسان دلبستگی و قابلیتِ غریزی خاصی بیک زبان معین موجود نیست و کودک نوزبان سخن گفتن را از اطرافیان خود می‌آموزد. اگر کودکی چینی را از کودکی قبل از باز کردن زبان بفرانسه یا مثلاً اسپانیا منتقل کنند زبان فرانسه یا اسپانیایی را بهمان خوبی و ورزیدگی کودک فرانسوی و یا اسپانیایی فرا می‌گیرد. زبان را انسان از اطرافیان خود می‌آموزد منتهی پس از یادگیری زبان معینی، قالب‌های قبلا ساخته و پرداخته شده آن زبان، برای انسان، نحوه اندیشه معینی را پیش پا می‌گذارد و انسان نادانسته و ناخواسته به سیستم معین و مخصوصی از تفکر و اندیشه و بالاخره درک سخن دیگران می‌افتد.

چنانکه قبلاً گفته شد درک سخن دیگران حاصل فعالیت حافظه و تداعی معانی و بالاخره اندیشه و قیاس است و اینها همه از مباحث روانشناسی است بدینترتیب ملاحظه می‌شود که مطالعه زبان بدون توجه بیک سلسله از مباحث روانشناسی امکان پذیر نخواهد بود روانشناسی زبان این مشکل را حل کرده و یعنی روابط دقیق و بسیار نزدیک زبان و زوان انسانی را از یکطرف و پیوند آنرا با فرهنگ جامعه از طرف دیگر مطالعه و بررسی می‌کند.

با تمام اختلافاتی که مابین روانشناسی زبان و زبان‌شناسی بیان شد معذک بایستی خاطر نشان کرد که - روانشناس زبان، بایستی در مفهوم وسیع‌تر کلمه، زبان‌شناسی نیز بدانند - زیرا برای او که در سطح بالاتری، زبان را مطالعه و بررسی می‌کند مرز میان زبان‌شناسی و روانشناسی زبان نامحسوس است روانشناس زبان برای بیان علل تغییرات زبان ناچار است مثالهایی بیاورد و آوردن این مثالها بدون اطلاع از تطورات و تغییرات تاریخی زبان و مقایسه و تطبیق خانواده‌های مختلف زبانها در سیر تاریخ امکان پذیر نیست در اینجا است که روانشناسی زبان ناچار است از نتیجه تحقیقات زبان‌شناسان سود جوید و نتایج مطالعات زبان‌شناسی را بعنوان مواد و مصالح لازم برای بررسی‌های خود گردآوری کند.

روانشناسی زبان و رابطه آن با فلسفه زبان

گروهی روانشناسی زبان را بخشی از فلسفه زبان می‌دانند. البته چنین فرضی را نمیتوان گناهی نابخشودنی شمرد ولی بایستی خاطر نشان نمود که فرق مختصری میان این دو مفهوم موجود است.

فلسفه زبان بیش از هر چیز به محتوی زبان اهمیت می‌دهد یعنی بیشتر کوشش او برای روشن کردن این موضوع است که زبان بطور کلی برای انسان و جامعه بشری چه تحفه‌ئی بارمغان آورده است نقش زبان در فرهنگ بشری تا چه حد است و برای ساختمان کاخ دانش و فرهنگ بشر، چند سهم بنفع زبان کنارگذاشته می‌شود.

در حالیکه روانشناسی زبان بیشتر به رویدادهای عملی و فعال زبان توجه دارد و می‌کوشد که چگونگی عمل سخن گوئی را در انسانها، بصورت عینی مطالعه کند. از طرفی روشپای آندو نیز یکسان نیست.

روش فلسفه زبان، تحلیل عقلانی و ذهنی و یا Subjektiv زبان جهت تعیین نقش او در فرهنگ بشری است در حالیکه روانشناسی زبان بیشتر به دقت و مذاقه عینی و روشهای عملی و آزمایشی و مطالعه امراض زبانی و بالاخره روشهای آماری و نظایر اینها متکی است.

روش روانشناسی زبان عیناً متدهای بررسی روانشناسی است یعنی روش درونی یا ذهنی و روش بیرونی یا عینی و روشهای تجربی، تستی و آماری. از طرفی فلسفه زبان میکوشد زبان را آنچنانکه باید باشد مطالعه کند در حالیکه روانشناسی زبان عمل سخن گوئی را چنانکه هست بررسی میکند.

فلسفه زبان به حالات بدون نقص و کامل و ایدالی زبان توجه دارد در صورتیکه روانشناسی زبان همین زبانهای ناقص و گاهی غیرمنطقی را آنچنانکه هست بدون هیچ ایده آل و کمال مطلوبی مطالعه می‌کند.

برای مطالعه عینی عمل سخن گوئی اطلاعات دقیقی در مورد چگونگی عمل مغز

و مراکز زبانی و نیز حقایق روانی مربوط بعمل سخن گوئی لازم است .

بطور مثال، انسان تنها موجود سخن گوست یعنی انسان حیوانی است که استعداد سخن گوئی دارد. استعداد در اینجا بمعنی وجود مراکز و امکانات مغزی و بیولوژیکی تعریف می شود. که مخصوص نوع انسان است شناسائی آن مراکز، روش عینی و خارجی از قبیل آنچه در زیست شناسی و فیزیولوژی مرسوم است لازم دارد .

از طرفی روانشناسی مرضی و آسیب شناسی زبانی اختلال های عضوی متعدد و متنوعی را در مراکز و دستگاه های سخن گوئی نشان می دهد که مطالعه همه آنها مستلزم روش عینی و خارجی است از طرف دیگر صدها عامل روانی- که مختص ذهن و روان پیمشرفته انسان است- با عمل سخن گوئی مربوط می شود و شناسائی آن عمل روانی، همگی نیازمند روش های عینی و آزمایشی است در حالیکه روش تحلیلی و ذهنی که مختص فلسفه زبان است قادر بر پاسخگوئی این مظاهر متنوع و عینی زبان نیست .

بطور مثال واقعیتی روانی موجود است بنام (زمان حال روانی) و یا *Psychische Präsenzzeit* یعنی این واقعیت که کلمات دیده شده و یا شنیده شده بلافاصله بعد از احساس وارد حافظه نمی شوند بلکه تقریباً ۶ الی ۱۲ ثانیه در خود آگاهی (وجدان) انسان باقی می مانند این واقعیت روانی نقش بسزائی در چگونگی فهم کلمات و امثال آن بازی میکند و یا مثلاً اختلال مرضی خاصی، در حافظه موجود است بنام اختلال همانندی یا اختلال رانشبورگ *Ranschburg* که بموجب آن یادگیری دو سیلاب شبیه بهم مشکل تر از سیلاب های است که باهم هیچگونه وجه اشتراکی ندارند و طبق همین قانون روانی است که کلمات همانند در اشتباهات لفظی بجای هم استعمال می شوند این واقعیت، اشتباهات عمده ای در زبان ایجاد می کند و یکی از عوامل تغییرات غیر منطقی معانی در سیر زمانست و بالتبع در چگونگی اندیشه اشخاص بعلت وابستگی لفظ و معنی موثر اند^۱.

۱- برای اطلاع بیشتر در مورد زمان حال روانی و اختلال همانندی مراجعه شود به مقاله رانشبورگ در مجله روانشناسی سال ۳۰-۱۹۰۲ ص ۳۹ به بعد تحت عنوان اختلال های حافظی دو تحریک همزمان و یا کتاب روانشناسی زبان پرفسور کاین تس *Kainz* ص ۴۰ تا ۴۲ از جلد اول*

مطالعه روانی زبان ما را در برابر حقایقی از این قبیل قرار میدهد که بررسی آنها، روشهای آزمایشی و تستی و آماری لازم دارد درحالیکه در فلسفه زبان باین صورت‌های واقعی توجهی نمیشود.

غرض از ذکر این مطالب تعیین این مطلب بود که روش روانشناسی زبان با توجه به روشهای روانشناسی، جنبه عینی و عملی و آزمایشگاهی و حتی گاهی بیولوژیکی دارد. درحالیکه در فلسفه زبان تحلیل عقلانی و ذهنی زبان-آنها در صورت عالی و کمال مطلوبی خود-مورد بررسی و مطالعه قرار میگیرد. معذک موضوعاتی که مطرح می‌شود در هر دو تقریباً یکی است و آنچه که درین مختصر مورد بحث قرار گرفته نیز کمتر جنبه آزمایشگاهی دارد بلکه بیشتر به رابطه زبان و اندیشه و زبان و فرهنگ توجه شده که مورد توجه هر دو دانش فلسفه زبان، و روانشناسی زبان است.

دیدگاههای مختلف مطالعه زبان در روانشناسی

۱- دیدگاه عمومی - ازین نقطه نظر عمل عمومی زبان بطور کلی مورد بررسی و مطالعه قرار میگیرد.

۲- دیدگاههای اختلافهای گروهی زبان - درین دیدگاه، اختلافهای اساسی زبانهای مختلف از نقطه نظر روانشناسی مورد بررسی قرار میگیرد یعنی مثلاً اختلافهای روانی خاصی که مثلاً میان انگلیسی زبانها، نسبت بسایر زبانها، وجود دارد و مثلاً در بین فارسی زبانها بدانصورت مطرح نیست.

۳- دیدگاه روانشناسی فردی - در اینجا سخن گوئی از نقاط نظر اختلافهای فردی مورد مطالعه قرار میگیرد یعنی چگونگی بکار بردن زبان توسط فرد فرد اشخاصی که بدان زبان سخن میگویند.

* ویا کتاب مقدمه روانشناسی - از رواج ص ۲۷۲ تا ۲۷۵.

P. Ranschburg Über Hemmung gleichzeitiger Reizwirkungen
zeitschrift für Psychologie 30, 1902 s. 39 ff. Weiters prof. Kainz
Psychologie der sprache s. 40. 42, Weiters, prof. Rohracher Einführung
in die psychologie Seite 272-275.

برای روشن شدن دیدگاه فوق‌الذکر توضیحی میدهم. آنچه که از نظر نفس‌سخن گوئی مشترك میان همه انسانهاست، یعنی اعمال روانی و عضوی خاصی که منجر به عمل سخن گفتن می‌شود موضوع روانشناسی زبان از دیدگاه عمومی است. ولی اعمال روانی، که در يك زبان معین، بظهور می‌رسد و در سایر زبانها، بدان صورت دیده نمی‌شود، موضوع روانشناسی زبان از نقطه نظر اختلافی‌گروهی است. مثلاً چرا فلان سوء تفاهم معین بیشتر در نزد انگلیسی‌زبانها رایج است و یا فلان اشتباه لفظی، فقط در آلمانی‌زبانها بچشم می‌خورد و یا فلان مرض یا اختلال روانی مربوط بزبان، در چینی‌ها بیشتر از سایر زبانهاست و یا چرا فلان غلط‌مشهور، در ایتالیائی مشهود نیست.

ولی دیدگاه سوم اختلافی‌فردی افراد را نشان میدهد که وابسته به شخصیت افراد است ولی جنبه زبانی دارد مثلاً چرا فلان کس همواره روی فلان کلمه تکیه میکند چرا فلان ناطق در مورد فلان موضوع بهتر و رساتر و جالب‌تر سخن می‌گوید.

چرا آقای الف. در سخن خود کلمات مجرد کمتر بکار می‌برد و آقای ب اکثراً دروعهای باور نکردنی می‌گوید و یا در دادن اعداد و مقادیر دقت نمی‌کند.

چرا بعضی سخن مجرد و منتزع را بدون مثال درك نمی‌کنند و

تحلیل روانی سبک‌های مختلف نویسندگان و شعرا، بخشی ازین دیدگاه است که علل تشبیهات و استعارات و مبالغات و نظایر اینها را با توجه به اصول روانی شخصیت گوینده یا نویسنده توضیح می‌دهد.

کوتاه سخن: روانشناسی زبان، سخن گفتن و اصول کلی آنرا مطالعه می‌کند ساختمان زبانها و تأثیرات آنرا در روان انسانهای سخن‌گو بدان زبان-بررسی میکند و از آن تحقیقات، علم جامع و واحدی می‌سازد که یکپارچه و یکدست و یکنواخت یا Homogen نیست بلکه واحدی است پیوسته از مطالب متعدد و چند جنبه‌و نایکدست = و یا = Unitas multiplex که ۵ مطلب مختلف و متنوع را بشرح زیر با روشهای متفاوت مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهد.

- ۱- روانشناسی زبان با توجه به پایه و اساس عمل سخن گوئی
- 1- Fundamentale Sprachpsychologie
- ۲- روانشناسی زبان از نقطه نظر مقایسه ژنتیک
- 2- Vergleichend-genetische Sprachpsychologie
- ۳- روانشناسی خصوصی زبان
- 3- Spezielle Sprachpsychologie
- ۴- روانشناسی فرد فرد زبانها
- 4- Psychologie der Einzelsprachen
- ۵- روانشناسی زبان از نقطه نظر استعمال و بکاربردن آن
- 5- Angewandte Sprachpsychologie

ماهیت زبان

در این مبحث ابتدا بایستی بسه سؤال پاسخ داده شود .

- ۱- زبان چیست ؟ «روشن شدن گوهر و ماهیت ذاتی زبان»
 - ۲- وظیفه زبان چیست ؟ «روشن شدن چگونگی عمل و وظیفه زبان»
 - ۳- زبان چگونه بوجود آمده است ؟ «بررسی در منشاء و خاستگاه زبان»
- در تعریف زبان و بیان ماهیت و ذات آن بایستی دقت زیادی ملحوظ داشت زیرا جنبه‌های مختلف مفهوم زبان تعریف جامع و مانع آنرا مشکل می‌سازد این جنبه‌های مختلف قبلاً با دوواژه ارگون و انرگیمیا و نیز چهارواژه فرانسوی Parole, langue, langage و Le parlé مشخص و معین شده است ولی بایستی دانست باوجود بودن جنبه و جهات متعدد، خود زبان دارای تعریف واحدی است در تعریف آن بایستی بموضوع حقیقی زبان و نیز بعمل و وظیفه آن توجه داشت تا تعریف، صرفاً جنبه‌عائمی و یا صرفاً جنبه مادی بخود نگیرد.
- Saussure ساسور زبان را دستگامی از نشانه‌ها و علائم تعریف می‌کند که ایده‌ها و رویدادهای ذهنی و روانی انسان را بیان می‌کند .

این تعریف اعم از زبان صوتی و نوشته، علائم رانندگی و نظامی و مورس تلگراف و اعداد و فرمول‌های ریاضی و سایر علائم و نشانه‌ها منجمله، علائم مربوط به کر و لال‌ها و یا خط کورها و غیره را شامل می‌شود یعنی همه دستگانهائی که با نشانه و علائم بیان مقصود می‌کند ولی این تعریف، صرفاً شامل زبان قراردادی و خارجی در مفهوم ارگون است ولی مفهوم دینامیک و متحرک و عملی و زنده زبان را در مفهوم انرگیا فاقد است لذا تعریف فوق را بصورت زیر اصلاح می‌کنیم.

«زبان دستگاه سمبلیک مفاهیم ذهنی است که انسان با واسطه آن با جهان خارج از ذهن خود مربوط می‌شود و تبادل فکری می‌کند.»

منظور از دستگاه سمبلیک، ترکیبی از نشانه‌ها و علائم قراردادی است که نمایشگر معانی و مفاهیم ذهنی هستند و مقصود و منظوری را می‌رسانند.

حسن این تعریف توجه به دو جنبه ارگون و انرگیا است یعنی هم به دستگاه علائم و نشانه‌ها و هم به عمل آنها که تبادل فکری است اشاره شده است. زبان، دستگاه ساکن و بی‌تحرک و مرده علائم و نشانه‌ها، نیست بلکه زبان دوشادوش سایر نهادهای اجتماعی، زنده و فعال و متحرک است یعنی تنها سمبل‌ها و علائم نیستند که با ترکیب‌های خود نمایشگر مقاصد و منظورهای گوینده‌اند بلکه عامل‌های دیگر نیز در زبان وجود دارد که فقط به موجود زنده و ذیشعور مربوط است نه علائم خشک و بی‌روح. مثلاً طنین صدا و موسیقی سخن، زیر و بم آهنگ‌های زبان هر یک بنحوی از آنها نمایشگر مقصود و منظوری است.

بقیه دارد